



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداوند متعال را شکر میکنیم که دوباره توفیقی برای اشتغال به درس و بحث به عمل آمد.

مقدمتاً باید عرض کنم از وقتی که انقلاب اسلامی ما واقع شد و اسلام ناب را به همه معرفی کرد و چهره واقعی استکبار جهانی را که در طول قرن ها به استعمار و استضعاف ملت های اسلامی مشغول بودند را به همه معرفی کرد و نقاب از چهره آنها برداشت، از همان موقع این دولتهای استکباری دست به کار شدند و علیه اسلام گامهایی برداشتند.

این جریان از زمان پیغمبر(ص) به شکلهای مختلفی توسط ابوجهل ها و ابولهب ها شروع شده بود و تا همین حالا نیز ادامه دارد و دشمنان اسلام در حال حاضر نیز به شکلهای مختلفی قداست اسلام و خصوصاً قداست شخص نبی مکرم اسلام حضرت محمد(ص) را مورد اهانت قرار می دهند.

در زمان امام(ره) جریان سلمان رشدی ملعون در ادامه همین اهانت ها بود یعنی زمانی که دشمنان اسلام احساس کردند که اسلام ناب به عرصه زندگی مردم آمده و مردم بیدار شده اند و به باطن

و حقیقت مستکبران پی برده اند جریان سلمان رشدی را بوجود آوردند که حضرت امام(ره) تمام قد در مقابل غرب ایستاد و ثابت کرد که این جریان تماماً شیطنت و حماقت می باشد.

و اما جریان فعلی یعنی ساخت فیلم موهون درباره پیغمبر(ص) نیز ادامه همان اهانت ها می باشد و این عمل از آنجا سرچشمه میگیرد که دنیای استکبار از بیداری اسلامی ملتها به وحشت افتاده لذا این جریان زشت را بوجود آورده اند البته باید بدانند که مسلمانان آرام نخواهند نشست و ما نیز به تمام مسلمانان جهان اعلام میکنیم که باید یک جواب دندان شکن به دولتهای مستکبر و عاملان وقوع این عمل زشت یعنی آمریکا و اسرائیل بدهند تا اینکه برای آنها عبرت شود و دیگر این موضوعات و جریانات زشت را تکرار نکنند و دشمنان اسلام باید بدانند که با ایجاد چنین جریاناتی هرگز نمی توانند جلوی بیداری ملت های اسلامی و پیشرفت اسلام را بگیرند.

دشمنان اسلام و خصوصاً اسرائیل و امریکا به آخر خط رسیده اند کما اینکه همگان دیدند که در نشست غیر متعهدها سران ۱۲۰ کشور جهان همگی برای ریشه کن سازی اسرائیل باهم متحد و هم کلام شدند، خلاصه اینکه دشمنان اسلام به آخر خط رسیده اند و انشاءالله همه دولتهای

استکباری سقوط خواهند کرد و اسلام کل جهان را فراخواهد گرفت: إنهم یروونه بعیدا و نراه قریباً ...

خوب و اما قبل از تعطیلی درس، بحث ما به اینجا رسید که: «لو قبض ما ابتاعه بالعقد الفاسد لم یملکه وکان مضموناً علیه».

چند اثر مترتب بر مقبوض به بیع فاسد میشود؛ اول اینکه: لم یملکه (یعنی مقبوض به بیع فاسد). دوم اینکه یجب ردّه (یعنی رد مبیع توسط مشتری).

صاحب جواهر در صفحه ۷۴ از جلد ۳۷ جواهر ۴۳ جلدی در کتاب الغصب درباره وجوب رد بحثهای زیادی را مطرح کرده و فرموده که ردّ مبیع واجب است و اگر برنگرداند حکم غصب را دارد، بعد ایشان فرموده علاوه بر اجماع روایاتی نیز در این رابطه داریم من جمله خبر ۴ از ابواب انفال ص ۳۶۵ از جلد ۶ وسائل ۲۰ جلدی که در آن ذکر شده: «الغصب کلّه مردودٌ» و بعد خبری را از نهج البلاغه ذکر کرده که در آن گفته شده: «إن الحجر المغصوب فی الدار رهنٌ علی خرابها» یعنی صاحب سنگ می تواند سنگ خودش را پس بگیرد ولو اینکه خانه خراب شود و بعد ایشان مثال دیگری زده و آن اینکه اگر لوح غصبی در کشتی بکار رفته باشد صاحب کشتی

حق دارد که لوح خودش را پس بگیرد ولو اینکه آن کشتی خراب شود و حتی اگر موقع گرفتن سنگ و یا لوح عیبی متوجه آنها شود می تواند از غاصب آرش بگیرد، بله اگر کشتی در وسط دریا باشد و نفوس محترمه ای در آن باشند باید صبر کند تا اینکه کشتی به ساحل برسد و بعد لوح خودش را پس بگیرد و صاحب وسائل در باب اول از کتاب الغصب حدیث ۵ ص ۳۰۹ از جلد ۱۷ وسائل ۲۰ جلدی همین خبر را از سید رضی نقل کرده.

(اشکال و پاسخ استاد): قبلاً عرض کردیم که مقبوض به بیع فاسد حکم غصب را دارد و تمام احکام غصب (وضعاً و تکلیفاً) بر آن مترتب می شود: (البیع الفاسد یجری عند المحصلین مجری الغصب).

خوب این قول متعلق به علماء ما می باشد اما ابو حنیفه همانطور که قبلاً عرض کردیم به سراغ حدیث: «الخراج بالضمان» رفته و گفته که انسان وقتی چیزی را غصب کرد ضامن آن می شود و وقتی ضامن به گردنش آمد مالک آن مال و منافعش می شود و فقط باید قیمتش را به صاحبش بپردازد و طبق همین مبنا ابوحنیفه همانطور که در صحیحہ ابی ولاد ذکر شد نسبت به صاحب بغل این حکم را کرد ولی ما قبلاً

عرض کردیم که اگر کسی مالی را غصب کند هم باید خود مال و هم منافع مستوفاة و غیر مستوفاة آن را برگرداند .

همانطوریکه عرض کردیم صاحب جواهر در وجوب رد بحثهایی زیادی کرده و مثالهایی زده ، یکی دیگر از این مثالها آن است که اگر خیاطی با نخ غصبی لباسی را بدوزد و بعد صاحبش نخ را مطالبه کند باید نخ از لباس کشیده شود و به صاحبش برگردانده شود ولو اینکه لباس خراب شود ، البته اگر کشیدن نخ باعث شود که از قیمت بیافتد و فاسد شود غاصب ، ضامن قیمت آن می باشد و همچنین اگر در ضمن کشیدن عیبی به نخ وارد شود غاصب باید ارزش آن را به صاحبش بپردازد .

این بحث در ص ۵۳۷ از جلد ۱۲ مفتاح الکرامه نیز مطرح شده و اقوال مختلف من جمله قول ابوحنیفه و قول علامه در نهج الحق و کشف الصدق نیز ذکر شده .

خوب و اما همانطورکه عرض کردیم شیخ اعظم انصاری(ره) درباره بیع فاسد هفت مطلب ذکر کرده که ما سه مطلب (اول : لم یملکه ، دوم : یجب ردّه ، سوم : علاوه بر خود عین ضامن منافع مستوفاة و غیر مستوفاة نیز می باشد) را قبلاً خواندیم .

اما الرابع : « إذا تلف المبیع فإن کان مثلیاً و جب مثله و إن کان قیمیاً و جب قیمته » . فعلاً بحث در تعریف قیمی و مثلی می باشد و می خواهیم بدانیم معیار در مثلی و قیمی چیست ؟ .

مالی که انسان غصب می کند (که مانحن فیه یعنی مقبوض به عقد فاسد نیز حکم غصب را دارد) سه خصوصیت دارد که یکی از آنها خصوصیت شخصیه می باشد یعنی بر غاصب اگر ممکن باشد باید شخص مال مغضوب را به صاحبش برگرداند ، منتهی الآن فرض براین است که مال مغضوب تلف شده و شخصش از بین رفته که در این صورت امر دائر بین دو چیز است یعنی خصوصیت جنسیه (مالکیت) و خصوصیت نوعیه ، یعنی باید جای مالی که از بین رفته به یکی از دو صورت مذکور که رتبتاً با هم فرق دارند پرشود مثلاً در خصوصیت جنسیه مالیه اگر فرش تلف شود باید به همان مقدار مال (پول) به صاحبش داده شود اما در خصوصیت نوعیه اینطور نیست مثلاً اگر کتاب مغضوب تلف شود باید همان نوع از انواع کتاب به صاحبش برگردانده شود و نمی شود به جای آن چیز دیگری مثل فرش و یا پول و... پرداخت شود ، بنابراین باتوجه به مطالب مذکور مثلی در جایی است که خصوصیت نوعیه محفوظ باشد که اگر

این نبود، نوبت به خصوصیت جنسیه که مالیت آن مبیع می باشد می رسد منتهی ما در اینجا می خواهیم ادعا کنیم که باید خصوصیت نوعیه رعایت شود یعنی در مثلی مثل و در قیمی قیمت باید پرداخت شود بخلاف مرحوم ایروانی که در حاشیه مکاسب فقط خصوصیت جنسیه مالیه را ملاک و معیار می داند.

خوب و اما شیخ اعظم انصاری (ره) نیز اولاً وارد این بحث شده که معیار و میزان در مثلی و قیمی بودن چیست؟ ایشان می فرمایند: «الرابع إذا تلف المبیع، فإن كان مثلیاً وجب مثله، بلا خلاف إلاً ما یحکی عن ظاهر الإسکافی و قد اختلف کلمات أصحابنا فی تعریف المثلی، فالشیخ و ابن زهرة و ابن إدريس و المحقق و تلمیذه و العلامه و غیرهم قدس الله أسرارهم، بل المشهور علی ما حکى أنه: ما یتساوی أجزاءه من حیث القیمة» مثلاً یک من گندم به بیع فاسد فروخته شده و بعد مالک آن به سراغ گندم هایش آمده خوب در اینجا باید یک من گندم داده شود و مراد از اجزاء در تعریف مذکور جزئی می باشد زیرا ما یک کل و جزء داریم و یک کلی و جزئی، کل و جزء یعنی اینکه یک مرکب باشد مثل بدن ما که کل است و دست و پا جزء آن می باشند و اما کلی و جزئی مثل انسان که کلی است و زید و

عمر و بکر جزئی می باشند و تفاوت این دو (کل و جزء با کلی و جزئی) در این است که در کل و جزء، کل بر جزء صدق نمی کند مثلاً بدن غیر از دست است یعنی دست کل بدن نیست و کل بدن هم دست نیست، اما کلی بر جزئی صدق می کند مثلاً زید و بکر و عمر همگی انسان هستند، در واقع جزئی از افراد و مصادیق کلی می باشد یعنی ما در کلی و جزئی می گوئیم افراد و مصادیق ولی در کل و جزء می گوئیم اجزاء و در مانحن فیه نیز در تعریف مثلی گفته شده: تساوی اجزائه، که شیخ اعظم انصاری این کلمه «اجزائه» را معنی کرده و گفته که مراد از اجزاء جزئی می باشد، پس مثلی آن است که کلی و قابل صدق علی کثیرین باشد مثل یک من گندم که کلی است و جزئیات و افرادش گندم می باشد که تمام این گندم ها و یک من با هم مساوی هستند بنابراین مثلی آن است که کلی و دارای افراد باشد و افرادش نیز با هم مساوی باشد، خوب تا این اندازه از بحث در نظرتان باشد تا إنشاء الله تعالی فردا بقیه آن را عرض کنیم ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی

محمد و آله الطاهیرین